

پیرامون "همبستگی ملی و وفاق اجتماعی"

اشاره:

ارایه راهکارهای تقویت پیوندهای اجتماعی اقوام مختلف، و بررسی موانع دستیابی به وحدت و همبستگی در جوامع چند قومی، رسالتی است که به لحاظ نظری بر عهده اندیشمندان و متفکران نهاده شده است. لذا بر آن شدیم تا با برگزاری میزگردی تحت عنوان "همبستگی ملی و وفاق اجتماعی" درباره شیوه‌های تحکیم وحدت اجتماعی، نظریات جمعی از استادان دانشگاه‌ها را جویا شویم.

شرکت کنندگان در این میزگرد عبارت بودند از: آقایان دکتر داور شیخاوندی استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شمال تهران)، دکتر مسعود چلبی دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه شهیدبهبشتی، دکتر صادق زیباکلام دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر حمید احمدی استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر محمدرضا حافظ‌نیا استادیار جغرافیای سیاسی و مدیر گروه جغرافیای دانشگاه تربیت مدرس و دکتر مجتبی مقصودی عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی و مدیر مسئول "فصلنامه مطالعات ملی".

* مقصودی: بسم الله الرحمن الرحیم. با تشکر از حضور استادان محترم، و با امید به اینکه مباحث مطروحه در این میزگرد مقدمه‌ای برای طرح چنین مباحثی در میان فرهیختگان جامعه باشد. بسیار خوش وقت هستیم که فرصتی پیش آمده است تا در خدمت استادان گرامی باشیم و به اتفاق پیرامون یکی از مباحث مهم و اساسی که می‌تواند در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نتایج سودمندی داشته باشد، به بحث پردازیم. بدون شک این مباحث می‌تواند زمینه‌ساز اعتلای جامعه و نظام و ارتقاء سطح روابط میان آحاد مردم، گروه‌های سیاسی و نهادهای اجتماعی و سیاسی باشد.

بحث همبستگی ملی و وفاق اجتماعی از جمله مقولاتی است که به دلیل تأثیرگذاری در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از اهمیت شایانی برخوردار است. ارزیابی تاریخی این بحث فرصت زیادی می‌طلبد، در اینجا فقط به این نکته بسنده می‌کنیم که این مسئله همواره یکی از مسایل حساس ایران بوده است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل روشن نبودن حوزه مسئولیت‌ها و حیطه وظایف و نیز، ابهام در تفکر ملی، منافع ملی، احساس ملی و غرور ملی، مشکلات عدیده‌ای در کشور فراهم آمد.

امروز که فضای اجتماعی و سیاسی به دلیل گسترش ارتباطات و فعال شدن نهادهای مختلف سیاسی گسترش یافته است، اهمیت این بحث بیش از پیش پدیدار شده است. تجربه انقلاب نشان داد که ظرفیت‌های موجود در جامعه برای بهره‌گیری لازم و هدفمند، نیاز به اندیشه و تفکر و سازماندهی دارد. روشن نبودن سهم هر یک از این اقوام در نظام فرهنگی و اجتماعی و در مرتبه بعد، در نظام سیاسی کشور و نبود مطالعات جدی و بنیانی در این

موضوعات، خود می‌تواند دلیل روشنی برای انجام یک سلسله مباحث و تحقیقات گسترده باشد تا ریشه مشکلات قومی بازشناسی شود و راه‌حلی برای رفع این گونه معضلات از طریق ایجاد همبستگی ملی و وفاق اجتماعی به دست آید. آنچه برای ما اهمیت دارد، نگرش علمی، روشن کردن بحث از ابعاد مختلف و نگاه کارشناسانه به این مسائل است. قبل از ورود به بحث لازم می‌دانم این نکته را بیان دارم که علت برگزاری میزگرد "همبستگی ملی و وفاق اجتماعی"، اوضاع و احوالی است که هم ریشه در داخل کشور دارد و هم در عرصه بین‌المللی. در داخل؛ وجود تکثر قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، یا به عبارت دیگر وجود خرده فرهنگ‌های متعدد و نیز فضای مناسب سیاسی دوران اخیر، و در سطح بین‌المللی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه یوگسلاوی و بسیاری تحولات دیگر دهه ۱۹۹۰، بحث پیرامون همبستگی ملی و وفاق اجتماعی را بیش از گذشته ضروری ساخته است، بنابر این تلاش شده است تا با دعوت از اندیشمندان و صاحب‌نظران حوزه‌ها و رشته‌های

مختلف علوم اجتماعی، نوعی "گفتمان میان رشته‌ای" در این زمینه صورت پذیرد تا مباحث از زوایای مختلف به صورت همه جانبه، گویا و شفاف مطرح شود. البته به سبب گستردگی محورهای بحث، سعی خواهیم کرد تا در این جلسه صرفاً بر روی سه محور:

الف) بررسی مفاهیم همبستگی ملی و وفاق اجتماعی،

ب) ضرورت بررسی این مقولات،

ج) طرح و نقد نظرات اندیشمندان داخلی و خارجی،

به بحث و تبادل نظر پردازیم. در ابتدا از جناب آقای دکتر چلبی دعوت می‌کنیم تا با توجه به تعاریف و معانی مختلف از "همبستگی ملی و وفاق اجتماعی"، آغازگر بحث باشند.

* چلبی: قبل از هر چیز، از اینکه به این موضوع مهم توجه شده است تشکر می‌کنم. در واقع، با وجود اهمیت بسیار زیاد موضوع، به نظر می‌رسد که تاکنون حداقل در بُعد علمی توجه چندانی به آن نشده است.

برای مفهوم‌سازی و ارایه تصویری مناسب از مسئله، گمان می‌کنم بهتر است ابتدا مفاهیم هم خانواده را بیابیم و ارتباط مفهومی بین آنها را مشخص کنیم.

این مفاهیم عبارتند از: "وفاق اجتماعی"، "همبستگی اجتماعی"، "انسجام اجتماعی"، "نظم اجتماعی" و "نظام اجتماعی" که هر کدام از آنها زیرمفهومی از مفهوم بعدی هستند. به این صورت که وفاق اجتماعی خود زیر مفهوم همبستگی اجتماعی یا همبستگی جامعه‌ای و یا به تعبیر علوم سیاسی، همبستگی ملی است و همبستگی ملی نیز خود زیرمجموعه مفهوم انسجام اجتماعی است و انسجام اجتماعی نیز به نوبه خود زیرمفهوم نظم اجتماعی و نظام اجتماعی است. این مفاهیم همه از یک خانواده هستند و با هم ارتباط دارند.

من برای شروع بحث، از کوچکترین مفهوم که "وفاق اجتماعی" است آغاز می‌کنم. البته تعاریف مختلفی در منابع و مآخذ موضوع وجود دارد، اما من سعی می‌کنم تعاریفی را مطرح کنم که کم و بیش در ادبیات به معنای "وفاق" است.

زمانی که از "وفاق اجتماعی" صحبت می‌کنیم، منظور ما در واقع نوعی توافق جمعی یا ملی در خصوص باورها، ارزش‌ها و هنجارهای محوری جامعه است. این تعریفی است که گمان می‌کنم می‌توان به طور مختصر از "وفاق اجتماعی" ارایه داد.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا باید مفاهیم دیگری هم در این مورد مطرح باشد. در پاسخ باید گفت که ما راجع به مفهومی صحبت می‌کنیم که بسیار مهم است و این مفهوم را ما باید در منظومه عوامل و روابط مختلف ببینیم که همه آنها رابطه تأثیر و تأثری بر روی یکدیگر دارند و در صورت عدم طرح آنها، ممکن است در انجام بحث تحلیلی به نوعی توتولوژی (Tautology) یا "همانگویی یا مکررگویی" دچار شویم و علت را به جای معلول ببینیم و بالعکس.

بنابراین ما باید یک بار تحلیلی فکر کنیم و به تجزیه اجزای نوعی یا کلی موضوع پردازیم، یک بار نیز باید هگلی بیندیشیم و ببینیم چه ارتباطی میان این مفاهیم در یک منظومه کلی وجود دارد و بر روی روابط تأثیر و تأثری آنها - که ممکن است متغیر هم باشند و جهت‌های آنها هم دائماً تغییر کند - تفکر و تفحص کنیم.

به این ترتیب، ما نمی‌توانیم "وفاق اجتماعی" را خارج از زمینه اصلی و جدای از مفاهیم مرتبط با آن بررسی کنیم.

* مقصودی: جناب دکتر زیبا کلام، همان‌طور که می‌دانید در جامعه روابطی وجود دارد، میان فرد با فرد، فرد با گروه، گروه‌های اجتماعی با دولت، گروه‌های اجتماعی با یکدیگر و ... که همه این‌ها روابط و ساخت کلی درون جامعه را تشکیل می‌دهند. اگر یکی از مؤلفه‌های ساخت اجتماعی جوامع را "نظم اجتماعی" یا "وفاق اجتماعی" بدانیم، نظر جنابعالی در مورد نحوه ایجاد این مؤلفه چیست؟

* زیبا کلام: با نام و یاد حضرت پروردگار. سؤال اصلی، این است که "ایرانی بودن یعنی چه؟"، "ایرانی چه کسی است؟".

ایران به لحاظ محدوده جغرافیایی مشخص است که در کجا قرار دارد. مرزهای آن مشخص شده و از طرف جامعه بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شده است. اما آن چیزی که باید درون این نقشه جغرافیایی را پر کند، آن ملت - دولت کیست، کجاست و چگونه تعریف می‌شود؟

من معتقدم آن چیزهایی که درون این نقشه جغرافیایی را پر می کنند، چندان همگون نیست. به گفته "آبراهامیان" آنچه که ایرانی و ایرانی بودن را می سازد، مثل یک موزائیک عناصر و اجزای مختلف دارد. کردها، ارمنه، ترک ها و ...

سؤال این است که در میان این اقوام تا چه اندازه وفاق اجتماعی وجود دارد. آیا به عنوان مثال، استان های کردستان و سیستان و بلوچستان به اندازه استان های تهران، اصفهان و یا کرمان در جنگ شرکت داشتند؟ آیا جنگ را بخشی از جوهره خود می دانستند؟ بنابراین بحث موزائیکی بودن یا یکدست نبودن جامعه ما، بحثی جدی است. این بحث نباید صرفاً زمانی مطرح شود که "فرقه دمکرات" به وجود می آید و آذربایجان از ایران جدا می شود (۲۵-۱۳۲۳). فقط نباید در آن زمان به دنبال آن برویم که چه چیز ملت ایران را می سازد.

بحث هایی که ما در اینجا مطرح می کنیم مشابه بحث هایی است که در سال های ۲۵-۱۳۲۴ مطرح شد. یعنی زمانی که "فرقه دمکرات" و داستان آذربایجان به وجود آمده بود. آن زمان نیز این سؤال مطرح شد که ملت ایران کیست؟ اسباب و ملزوماتی که ملت ایران را می سازد، کدام است؟ آیا زبان است؟ یا تاریخ؟ یا فرهنگ؟ و یا سنت ها؟ چه چیز یک ایرانی را می سازد و زمانی که ما آن "چیز" را تعریف کنیم، آیا فرضاً آذربایجان جزو آن می شود؟

عنصر بعدی، اسلام است. بنده معتقدم که اسلام در مجموع کمک چندان به یکدست ساختن ملت ایران نکرده است. تا قبل از انقلاب اسلامی، زمانی که بنده در انگلستان تحصیل می کردم، گاه از من سؤال می شد که ملیت شما چیست، سینه ام را به جلو می دادم و می گفتم: "من مسلمانم" و افتخار می کردم. برای من چندان مهم نبود که ایرانی هستم. در حقیقت، "اسلامیت" من بر ایرانی بودنم ارجح بود و بهترین دوستان من اعراب بودند و اصراری نداشتم که دوستانم حتماً ایرانی باشند. در واقع، بدون آنکه متوجه باشم، ضمیر ناخودآگاه من، هویتی اسلامی به من بخشیده بود که با عرب الجزایری، عرب فلسطینی و حتی مسلمان اندونزیایی نوعی "وفاق اجتماعی" برقرار کرده بودم، در حالی که آنها متعلق به سرزمینی بودند که با کشور من هزاران کیلومتر فاصله داشت. به این ترتیب، باید توجه داشت که در هر گونه تعریفی از "وفاق اجتماعی"، بعد مهم "اسلام" نباید فراموش شود.

سؤال دیگر آن است که استراتژی امنیت ملی ما در قرن بیست و یکم کدام است؟ آیا استراتژی امنیت ملی ما در آسیای مرکزی است؟ آیا در قرن بیست و یکم باید با افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان و قرقیزستان - به اعتبار ایرانی بودن و به اعتبار زبان فارسی - ارتباط نزدیکی برقرار کنیم؟ و یا اینکه استراتژی ما در جهان اسلام، در میان اعراب تعیین می شود و باید به هر نحو ممکن با آنها رابطه داشته باشیم؟ یا آنکه ما عضو گروه ۷۷، عضو جنبش غیرمتعهدها هستیم و این موضع است که اهمیت دارد؟ درحقیقت، همه آنچه ذکر شد، به نوعی با آن گم شده ای که ما برای یافتنش جمع شده ایم، مرتبط هستند.

ما کیستیم؟ زمانی که می گوئیم ما ایرانی هستیم، یعنی چه؟ آیا تشیع است که این هویت را به ما می بخشد؟ آیا زبان فارسی و یا حافظ و سعدی و فردوسی هستند که این هویت را به ما می دهند؟ یا تاریخمان است که برای ما هویت می سازد؟ اینک دوران خوبی فرارسیده است. از برکت انقلاب آزادی در کشور ایجاد شده است و می توان بتدریج این گونه پرسش ها را مطرح کرد؛ بدون آنکه خوفی باشد و از خطوط قرمز و تابوهای "Taboo" که خودمان برای خودمان به وجود می آوریم، دچار دغدغه بشویم. می توانیم با شهامت و برای نخستین بار از خودمان پرسیم: "ما کیستیم؟"

* مقصودی: اگر شما بخواهید از همبستگی ملی یک تعریف معین ارائه دهید، به چه نکاتی اشاره می کنید؟

* زیبا کلام: من زبان، فرهنگ، مذهب و پرچم سه رنگ ایران و محدوده جغرافیایی کشورمان را عناصر سازنده وفاق ملی می دانم.

* مقصودی: و به عبارت دیگر "همبستگی ملی"

* زیبا کلام: بله، یعنی تمام کسانی که زیر این چهار یا پنج عنصر جمع می‌شوند و آن را قبول دارند، به‌نظر من وارد حوزه ایرانی و ایرانی بودن می‌شوند. اما ممکن است یک نفر بر روی پرچم سه رنگ بیشتر تأکید کند، یک نفر ممکن است بر روی تشیع تأکید کند و یک نفر هم ممکن است بر زبان فارسی تأکید کند. گریزی از این‌ها نیست و همه این موارد است که ایران را می‌سازد.

* مقصودی: جناب آقای دکتر احمدی، گمان می‌کنم در تعریف همبستگی ملی، مؤلفه و ساخت دولت - ملت "Nation-State" نیز به نوعی مدنظر است. یعنی اگر بخواهیم صرفاً همبستگی را ملاک قرار دهیم، می‌توانیم به هزاران سال قبل برگردیم، از آن زمان که کشور ایران به وجود آمد و هویت ایرانی خلق شد. اما وقتی بحث "همبستگی ملی" مطرح می‌شود، به این معناست که خودمان را مقید به ملی بودن می‌کنیم و به ساخت دولت - ملت اشاره داریم که این بحث متأخری است. اگر امکان‌پذیر است، جنابعالی تعریفی ارائه بدهید که این مؤلفه (ساخت دولت - ملت) را هم شامل بشود.

* احمدی: گمان می‌کنم بحث تا حدودی از مسیر اصلی خود منحرف شده است. اینکه ایرانی کیست و ایران یعنی چه، مباحث مهمی هستند و در این باره در یکی، دو دهه اخیر در خارج از کشور آثار ارزنده‌ای با دیدگاه‌های مختلف نوشته شده است؛ بخصوص در مورد رابطه اسلام و ایران که بحثی کلان است و درباره آن مفصلاً تحقیق شده است.

اما درباره این مفاهیم، باید گفت که "همبستگی ملی" (National Solidarity) به‌عنوان مفهومی کلیدی و اساسی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مورد بحث قرار نگرفته، بلکه به واسطه رابطه تنگاتنگ با پاره‌ای مفاهیم، چون: ملت، ناسیونالیسم، قومیت، فرهنگ، هویت، ... معنا یافته است. البته این مباحث جدید هستند. تا آنجا که من اطلاع دارم، این موضوع هیچ وقت در ایران به‌طور علمی مورد بحث و بررسی واقع نشده است. آقای دکتر زیبا کلام اشاره‌ای به سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ و حتی قبل از آن داشتند، باید گفت که در آن زمان بحث به‌طور آکادمیک مطرح نمی‌شد. افرادی مانند فروغی، کسروی، تقی‌زاده و افشار و دیگران چنین مباحثی را مطرح کردند اما نه به‌صورت تئوریک و منظم. بنابراین اگر ما بخواهیم درباره "همبستگی ملی" صحبت کنیم، ناچاریم لااقل سه مفهوم کلیدی ناسیونالیسم، ملت و قومیت را از نظر دور نداریم. البته در این موارد، نظر واحدی در علوم اجتماعی وجود ندارد. مثلاً در مورد مفهوم دولت - ملت بحث‌های فراوانی وجود دارد. دولت - ملت چیست؟ ملت کیست؟ ناسیونالیسم چیست؟ از کجا آمده است؟ در این زمینه چندین مکتب نظری وجود دارد. بعضی چپ هستند، از والرش‌تاین گرفته تا هابزبام و گلنر که معتقدند این‌ها مفاهیمی مدرن هستند و در طول تاریخ بشر وجود نداشته‌اند. این دسته از نظریه پردازان، ناسیونالیسم را محصول کاپیتالیسم و دوران مدرنیته و انقلاب فرانسه می‌دانند.

بعضی دیگر معتقدند که قبل از دوران مدرنیته هم دولت وجود داشته است. مثلاً واتسون در کتاب "ملت‌های قبل از ملیت" به این موضوع اشاره کرده، یا آنتونی اسمیت سعی کرده از تلفیق این نظریات، سنتزی ایجاد کند و در کتاب "ریشه قومی ملت‌ها" می‌گوید بحث‌های مدرنی که مارکسیست‌ها و یا غیر مارکسیست‌ها مطرح می‌کنند و ملت را محصول دوران مدرن و بعد از انقلاب فرانسه می‌دانند، نمی‌تواند چندان معتبر باشد، چون ما ملت‌های قدیمی نیز داشته‌ایم. جالب توجه است که یکی از موارد اشاره او، ایران است. روی جلد کتاب او هم که می‌خواهد وجود ملت‌ها را در دوران کهن نشان دهد، تصویری از تخت جمشید است. بنابراین اگر بخواهیم در مورد ایران بحث کنیم، نباید خودمان را درگیر مفهوم ملت - دولت کنیم. این یک مفهوم جدید است و می‌تواند برای ما مشکل آفرین باشد. ملت مفهوم دیگری نیز دارد که مربوط به دوران قدیم می‌شود. حداقل در مورد کشورهای مثل یونان، ایران، چین و تا حدی هند می‌توان مدعی وجود ملت در دوران کهن بود. البته ممکن است که در میان این مردم احساسات ناسیونالیستی به مفهوم امروزی موجود نبوده باشد، اما به هر حال ملت‌هایی بوده‌اند با زبانی واحد، فرهنگی یکپارچه و حتی دینی واحد (البته به‌طور نسبی) به گونه‌ای که در ایران قبل از اسلام، در یک مقطع زمانی، زرتشتیگری دینی واحد و عامل انسجام محسوب می‌شد.

* مقصودی: دیدگاه جدیدی که مطرح شد، ناظر بر این است که ما می‌توانیم مفهومی از ملت را در نظر بگیریم که ضرورتاً در چارچوب ملت - دولت ننگند. جناب آقای دکتر حافظ‌نیا، آیا می‌توان از منظر جغرافیای سیاسی و نگاهی که جغرافیا می‌تواند به همبستگی داشته باشد، تعریفی ارائه دهیم که پاسخگوی این پرسش‌ها و چالش‌ها باشد؟

* حافظ نیا، من پیشنهادی در خصوص الگوی بحث دارم و گمان می‌کنم ما را به سمت روشنتری ببرد. می‌توانیم یک سرفصل را به بحث مفهومی در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی اختصاص دهیم که در آن بر روی مفاهیم هم خانواده، چون: همبستگی ملی، وحدت ملی، انسجام ملی، اتحاد ملی، یکپارچگی ملی، همگرایی ملی و نقطه مقابلش واگرایی ملی بحث و بررسی شود؛ در این صورت خواهیم دید که چه مشترکاتی وجود دارد و تا چه اندازه قابل تعمیم در حوزه‌های مختلف علوم انسانی است. بعد از این بحث عمومی، می‌توان وارد بحث مقوله ایران شد و به عنوان یک موضوع خاص، این سؤال را مطرح کرد که چرا ما ملتی با الگوی ترکیبی داریم و عواملی که چنین مجموعه‌ای را به نام ملت ایران تأسیس کردند، چه بودند؟ عوامل تقویت کننده آن چه هستند؟ عوامل تداوم بقا چه هستند؟ این ملت ترکیبی یا به قول جغرافیدانان، این "ملت ترکیبی نامتوازن" چگونه به وجود آمد؟ چگونه این خرده فرهنگ‌ها و خرده ملت‌ها با الگوهای فضایی خاص و در چارچوب ساختارهای فضایی خاص در ایران شکل گرفته‌اند؟ و بعد این بحث را مطرح کنیم که مبانی هویت ما چیست؟ سهم هریک از این مبانی تا چه اندازه است؟ تا چه اندازه در ایجاد هویت برای ما تأثیر داشته‌اند؟ و بالاخره، آخرین موضوع اینک: چگونه می‌توان به پدید آوردن و تقویت نیروهای همگرا در میان یک ملت پرداخت؟ (نیروهایی که بتوانند تضمین کننده وفاق ملی باشند)؛ و چگونه می‌توان نیروهایی را که از قبل در ایجاد یک ملت تأثیر داشته‌اند، تقویت کرد؟

باید توجه داشت، ما ملتی هستیم که ظاهراً از ترکیب نامتوازی به وجود آمده‌ایم؛ اما همین مجموعه ضمن آنکه گاهی کردارهای محلی از خود نشان داد، در طول تاریخ کردارها و حرکاتی عمومی و مشترک از خود نشان داده است که میل به عدم جدایی را بخوبی می‌توان از آنها دریافت. باید عواملی را که موجب چنین همبستگی می‌شود، شناسایی کرد و به کار گرفت. این الگوی پیشنهادی من است. در پاسخ به سؤال جنابعالی نیز باید بگویم که از دیدگاه جغرافیای سیاسی، همبستگی ملی عبارت است از "احساس درونی مشترک و درک متقابل آحاد و سکنه یک سرزمین محدود که با ویژگی‌ها و خصصت‌های مشترک دور هم گرد آمده‌اند و بر اساس آن، تشکیل عنصر جغرافیایی ملت را داده‌اند، عنصری که پایه ساختار دولت محسوب می‌شود."

* مقصودی: جناب آقای دکتر شیخاوندی، با توجه به اینکه حوزه مطالعاتی جنابعالی آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت است، لطفاً درباره موضوع مورد بحث، نظر خود را مطرح بفرمایید.

* شیخاوندی: مفاهیم یاد شده، معادل‌هایی هستند که از فرهنگ دانشگاهی غربی و از راه ترجمه در میان دانشگامیان و صاحب‌نظران ایرانی رواج پیدا کرده است؛ بدین سبب عالمان نیز تا حدی از این مفاهیم درک بسیط دارند. اما اینکه در جامعه ما لغت "همبسته" چقدر کاربرد دارد و تا چه اندازه و به چه شیوه‌هایی تنفیذ می‌شود، محل بحث است. از سوی دیگر، همان‌طور که جناب دکتر احمدی اشاره کردند، باید ملت تاریخی را از هویت ملی جدید جدا کرد. چرا که هویت ملی جدید با حقوق بشر و آزادی‌های فردی و مقولاتی از این قبیل ارتباط دارد که صرفاً در محافل آکادمیک مفهوم واقعی آنها درک می‌شود. با این همه، یکی از مفاهیمی که برای من مشکل ساز بوده، لغت "اجتماع" است. چرا که در جامعه‌شناسی، ما "جامعه" را از "اجتماع" جدا می‌کنیم و می‌دانیم که همبستگی اجتماعی یعنی در یک گروه کوچک تشابهات خونی، خاکی، فرهنگی وجود داشته باشد و افراد این همبستگی را کاملاً احساس کنند و همانند خانواده یکپارچه باشند. اما وقتی مفهوم "جامعه" مطرح می‌شود، یک "جامعه قراردادی" (Associational Society) در مقابل "اجتماع محلی" (Local Community) است. در این حالت ابعاد مختلف دینی، فرهنگی، زبانی، ... مطرح می‌شود که معلوم نیست بر اساس چه شگردهایی این دو مقوله که تا این اندازه منفک هستند، با هم یکی می‌شوند و با همبستگی اجتماعی (Social Solidarity) چگونه در مفهومی که تا این حد متنوع است، به اصطلاح یگانه می‌شوند.

این موضوع جای بحث فراوان و نیاز به انجام مطالعات میدانی دارد و باید کارکردهای این مفاهیم را در کتاب‌های علوم تربیتی و در گفتارهای رسانه‌ها، در میان خانواده‌ها رواج داد.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که ریشه اصلی واژه "ملت" از دین و مذهب می‌آید و برای سال‌های مدید از واژه "ملتی" به‌عنوان صفت به‌جای "ملی" استفاده می‌شد. ملت همواره به معنای دین، کیش و آیین در ادبیات ما به کار رفته است و تنها از آستانه انقلاب مشروطیت و از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد است که ملت معنای جدید می‌یابد: "مردمان ساکن یک کشور که تحت لوای یک دولت قرار دارند." در این میان، نیروهایی پدید آمدند که به یک نوع قومگرایی متوسل شدند و "قومیت"

(Ethnicite) را با "ملیت" (Nationality) اشتباه گرفتند و در نتیجه با تأکید زیاد بر روی قوم، علیه ملت به‌پا خاستند. این گروه‌ها گمان می‌کردند که اگر به یک مجموعه هم‌رنگ و هم‌زبان بپیوندند و هویت خود را به این وسیله بشناسند و بشناسانند، در راستای ملت قرار می‌گیرند. این شیوه تفکر به سبب روشن نبودن مفهوم جامعه مدنی مبتنی بر ملت و مردم شکل گرفته بود، در حالی که در جهان، ما کمتر ملتی را می‌شناسیم که واقعاً از یک قوم واحد تشکیل شده، دارای یک زبان و یا یک دین خاص باشد.

بنابراین، بهتر است جستجویی در قالب‌های مختلف یک جامعه صورت بگیرد و مشخص شود که فرضاً من به عنوان یک آذری، چگونه احساس می‌کنم که آذری هستم و ارتباط و احساس و کشش من به یک فرد آذری بیشتر است یا به یک ایرانی؟ من گمان می‌کنم که وابستگی یک فرد به یک مکان، طیفی را در بر می‌گیرد که از کودکی و در اثر آموزش و فرضاً از "خانه‌وندی" و "کوی‌وندی" آغاز شده و سرانجام به حد "ملت‌وندی" می‌رسد، اخیراً نیز یونسکو تأکید بر گسترش تربیت "جهان‌وندی" دارد. البته این‌گونه مسائل تجربیدی و انتزاعی هستند و به نظر من کسانی که سواد ندارند، نمی‌توانند خودشان را عضو ملت بینگارند، زیرا قدرت تجسم نقشه جغرافیایی و درونمایه آن نقشه را در ذهن ندارند و زمانی که فرضاً جوانان ما در فوتبال موفق می‌شوند یک نوع همبستگی و شور و شوق در خود احساس می‌کنند؛ و یا زمانی که در جنگ مورد حمله قرار می‌گیرند، احساس می‌کنند که باید از "خود" در مقابل "دگر خود" دفاع کنند. اما به واسطه آنکه قدرت تجرید و انتزاع ذهنی ندارند، نمی‌توانند ابعاد مختلف این مقوله را در ذهن مجسم کنند. باید توجه داشت که ما با شناخت همسایگان است که به حیثیت و هویت ملی خاص خود پی می‌بریم؛ و برای آنکه در چنین زمینه‌ها اطلاعات و بینش افراد جامعه - بخصوص جوانان - افزایش پیدا کند، نیاز به تحقیقات و تألیفات بیشتر داریم.

* احمدی: من صحبت‌های آقای دکتر شیخاوندی را در مورد رابطه میان مفهوم ملت و دین تأیید می‌کنم. اگر به قرآن هم رجوع کنیم، می‌بینیم که "ملت ابراهیم حنیف" به معنای "دین" گرفته شده است. در امپراطوری عثمانی نیز "ملت سیستم" به معنای مسلمانان و مسیحیان و گروه‌های مختلف از شعبه‌های گوناگون بود. اما به مرور این مفاهیم تغییر یافت. مثلاً ما مفهوم "ملی" را برای ترجمه واژه "National" به کار می‌بریم، در حالی که در جهان عرب آن را "قومی" ترجمه کرده‌اند. واژه قومی در فرهنگ ما به گروه‌هایی همچون گُردها و فارس‌ها اطلاق می‌شود. در مورد واژه‌هایی همچون Ethnicity و Ethnic group هم باید گفت که این واژه‌ها در اساس به معنای گروه‌های مذهبی، غیر مسیحی و یا غیریهودی در قرن نوزدهم به کار می‌رفت و به هیچ وجه مفهوم جدایی زبانی و فرهنگی و ... نداشت که امروزه از آنها مستفاد می‌شود. بعدها این مفاهیم در جهان سوم در برابر "ملت" قرار گرفت، به گونه‌ای که واگر کانر می‌گوید: "ملی یعنی گروه قومی". بنابراین بهتر است از مفاهیم بومی که با واقعیات جامعه ما همخوانی بیشتر دارند، بهره جوئیم.

* چلبی: اگر ما بی‌آنکه تعریف روشنی از مفاهیم اساسی ارایه دهیم وارد بحث‌های تاریخی شویم، ایجاد پراکندگی می‌کند و ارتباط را تا حدودی مشکل می‌سازد. اما برای آنکه در تعریف مفاهیم دچار سردرگمی نشویم، باید به‌طور یکنواخت و همگون به تعریف مفاهیم بپردازیم. نکته دیگر آنکه، به نظر می‌رسد آقای دکتر شیخاوندی در تعریفی که ارایه دادند، "اجتماع" را از "جامعه" جدا کردند. در واقع، تقابل و تمایز میان "جامعه" و "اجتماع" که در منابع و مآخذ علوم انسانی مطرح شده بود، تا نیمه اول قرن بیستم ادامه داشت و علت نیز آن بود که در دوران نوسازی، کشورهای توسعه یافته مرحله گذار را طی می‌کردند و جامعه یک مقدار تبدیل به Mass شد و Massification به وجود آمد و آن بینش یا "ما"ی جامعه تضعیف شد و بنابراین، این‌طور تصور شد که "اجتماع" (Community) از بین رفته است و "جامعه" به‌جای آن آمده است.

بعدها یکی از دستاوردهای علم معاصر آن بود که روشن کرد در "جامعه"، "اجتماع" وجود دارد و اگر یک "جامعه" دارای "اجتماع" نباشد، از هم فرو می‌پاشد.

امروزه اگر خواسته باشیم، به تعبیر آقای دکتر احمدی، بومی صحبت کنیم، "اجتماع" به معنای "ما" است و بحث بر سر این است که آن بزرگترین "ما" که می‌خواهد "ما"های کوچک را در خود جای دهد، چیست؟ این "ما" را در جامعه‌شناسی "اجتماع جامعه‌ای" و در علوم سیاسی "اجتماع ملی" یا National Community می‌نامند. "اجتماع" در این معنا محور اصلی بحث ماست و نباید آن را از جامعه جدا کنیم؛ چرا که در واقع جامعه از بی‌نهایت اجتماعات تشکیل شده است. خانواده یک اجتماع از نوع طبیعی است؛ مذهب یک اجتماع از نوع فکری - عقیدتی است. اجتماع ملی نیز یک "ما"ی بزرگ تلقی می‌شود که باید بتواند "ما"های کوچک را به گونه‌ای در خود جای دهد که ادامه حیاتش در صلح و آرامش امکان‌پذیر شود.

مشکل اصلی زمانی رخ می‌نماید که این "ما"ی ملی تحلیل برود و از درون آن "ما"های کوچک به عنوان رقیب سر بر آورند. بنابراین بحث اصلی آن است که "ما"ی ملی چیست و چگونه می‌توان به تقویتش پرداخت؟

این "ما"ی ملی دو وجه مشخص و کلی دارد. یک وجه آن "رابطه" است. "رابطه" نیز انواع مختلف دارد که در بحث کلی آن، جامعه مدنی مطرح می‌شود - موضوعی که در ایران متأسفانه همه بر بعد سیاسی تأکید دارند حال آنکه این قضیه بعد مهم اجتماعی هم دارد - اگر بخواهیم جامعه را تقویت کنیم، بناچار باید بین "ما"های کوچک آن رابطه پدید بیاوریم.

نکته دیگر اینکه، من فقط در زمینه فاق اجتماعی صحبت کردم و قصد دارم که بر روی یک مفهوم مرتبه بالاتر، یعنی مفهوم همبستگی ملی یا همبستگی اجتماعی و یا به قول جامعه‌شناسان، همبستگی جامعه‌ای (Solidarity) هم بحث کنم. همبستگی ملی عبارت است از احساس تعلق خاطر مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی یا آن "ما"ی بزرگی که به افراد هویت جمعی می‌دهد. ما آدم‌ها در جامعه دو نوع هویت داریم. نخست، هویت فردی که از نقش‌هایمان حاصل می‌شود و "من" را از سایرین جدا می‌کند؛ و دوم، هویتی که باعث عضویت در "ما"های مختلف و گروه‌های مختلف اعم از اولیه، ثانویه، رسمی و غیر رسمی می‌شود. بعد از این مرحله باید به مفهوم انسجام اجتماعی که در برگیرنده هر دو مفهوم فاق اجتماعی و همبستگی اجتماعی است، پردازیم.

انسجام اجتماعی در منابع و مآخذ علوم انسانی دو بُعد دارد. یک بُعد، همبستگی اجتماعی است که راجع به آن صحبت کردیم، و بعد دیگر آن انسجام نظام‌مند یا

Systemic Integration است. بنابراین، در مقابل انسجام اجتماعی دو وجه داریم که عبارتند از همبستگی ملی (همبستگی اجتماعی) و انسجام نظام‌مند که به ترتیب، بُعد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری انسجام اجتماعی را تشکیل می‌دهند. منظور از انسجام نظام‌مند، ارتباط و وابستگی اجزای نظام اجتماعی، در سطح و ابعاد مختلف، شامل بُعد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که می‌تواند در سطوح خرد یا کلان مطرح باشد.

در مورد واژه "ارتباط" نیز که در تعریف آمده است باید گفت، در هر جامعه چهار نوع ارتباط وجود دارد: ارتباط سیاسی یا رابطه قدرت، ارتباط گفتمانی یا فکری، ارتباط اقتصادی یا مبادله‌ای و ارتباط دوستی یا عاطفی.

یکی از مشکلات کشورها - از جمله کشور ما - که از لحاظ تاریخی دوره وابستگی را پشت سر گذاشته‌اند، آن است که آرایش ارتباطات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنها معمولاً ضعیف و نامتقارن است. در نظریه‌های وابستگی نیز صرفاً ارتباطات اقتصادی مطرح است و سایر ارتباطات نادیده گرفته می‌شود.

* زیبا کلام: بحث‌های دکتر چلیبی جالب است اما ما را به کدام سمت رهنمون می‌شود؟ ما نمی‌توانیم بحث‌ها را در خلاء مطرح کنیم. نمی‌توانیم از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم فاصله بگیریم. جهانی که دارای دو تمایل متضاد است. از یکسو اتحادیه اروپا را می‌بینید که پدیده‌ای جدید است و کاملاً بر خلاف پدیده ملت - دولت عمل می‌کند.

* حافظ‌نیا: اما همچنان ملت‌های اروپایی وجود دارند.

* زیبا کلام: بله، اما باید قبول کرد که این پدیده جدید است و خواه ناخواه بر روی ماهم تأثیر خواهد گذاشت. در نقطه مقابل آن افغانستان، یوگسلاوی سابق و جمهوری‌های آسیای مرکزی را می‌بینید که مردم آن همچون عصر پیدایش ملت - دولت با چنگ و دندان از هویت ملی خود دفاع می‌کنند. یعنی دقیقاً بر عکس آن پدیده‌ای که در اروپا در حال شکل‌گیری است. ما در این میان در کجا قرار گرفته‌ایم؟ آیا بایستی بر روی هویت ملی ایرانیان تکیه کنیم یا بر روی هویت بزرگتر اسلامیمان؟ من معتقدم که باید به این امر پردازیم که مشکل چیست؟ معضل ما کدام است؟ آیا همه اعضا و آحادی که درون چارچوبه جغرافیایی ایران زندگی می‌کنند، احساس مشترک ایرانی بودن دارند؟ آیا ما مشکلی به نام ملیت ایرانی و قومیت ایرانی نداریم؟ آیا اگر در بازی فوتبال برنده شدیم، به خیابان‌ها ریختیم، شادی کردیم و پرچم ایران را تکان دادیم، چنین نمادهایی کافی است که ادعا کنیم ما یک ملت هستیم؟ اگر چنین باشد، پس دیگر نیازی به این بحث‌ها و نشست‌ها نیست. تعاریف کلاسیک دکتر چلبی بسیار دقیق و مفید هستند، اما مشکلاتمان چه می‌شود؟ آنها را باید کجا مطرح کرد؟

* چلبی: گمان می‌کنم از صحبت‌های من سوء برداشت شده باشد. ما در اینجا گرد آمده‌ایم تا همین بحث‌ها را انجام دهیم. اما قبل از آن، باید ببینیم با چه مفاهیمی سروکار داریم و بعد به سراغ مصادیق تجربی برویم. من معتقدم که ابتدا باید مفاهیم به صورت کلی و نوعی مطرح شوند و بعد به سراغ نمونه‌ها برویم. در مورد اروپا هم باید بگوییم که اگر اروپا نتواند یک ملیت بزرگتر، یک "ما"ی بزرگتر ایجاد کند، اصلاً دیگر "ما"یی در کار نخواهد بود؛ به همین علت در تلاش‌اند تا بلوکی تشکیل دهند که کاملاً سیاسی نباشد، و بعد از مرحله اقتصادی به سراغ فاز اجتماعی خواهند رفت و سعی خواهند کرد تا به اجزای خود هویت ببخشند.

* حافظ‌نیا: من با آقای دکتر چلبی اتفاق نظر دارم. تعریفی که در ابتدا از همبستگی ملی بر اساس جغرافیای سیاسی ارائه دادم، می‌تواند به سطوح مختلف اجتماعی که در مناطق مختلف جغرافیایی ساکن‌اند و یک واحد متشکل را به وجود می‌آورند، اطلاق شود. اختلاف در مقیاس است و اگر به تعریف دقت کنید، آن کنش متقابل با سیستم روابط متقابل در قالب درک متقابل آمده است. اگر احساس تعلق درونی به جمع بزرگتری وجود نداشته باشد، اجتماع بزرگتر همبسته پدید نمی‌آید. در مورد مباحث مربوط به اروپا و افغانستان، باید به این نکته اشاره کرد که از نگاه جغرافیای سیاسی شاهد دو روند ظاهراً متضاد یعنی ترکیبی و تجزیه‌ای هستیم. در روند ترکیبی ما حالت یکپارچگی و همزیستی می‌بینیم. عواملی که این مجموعه را به وجود می‌آورد، نوعی حالت همکاری و همزیستی را پدید می‌آورند، مانند جامعه اروپا که ممکن است به صورت کنفدراسیون درآیند و یا در یکدیگر ادغام شوند و واحدی یکپارچه با یک ساختار سیاسی ایجاد کنند.

در روند تجزیه‌ای ما شاهد گسیختگی برخی کشورها هستیم، برای مثال: شوروی سابق و یا یوگسلاوی سابق. در بحث دولت - ملت، من بارها گفته‌ام که درک من از تحولات بین‌المللی و جهانی این است که الگوی ملت - دولت با یک چالش روبه‌رو می‌شود. معلوم نیست این الگو که سه قرن بر زندگی بشر حکومت کرده، نظام‌های مختلفی بر پایه آن شکل گرفته و رفتارهای خصومت‌آمیز و صلح‌آمیز گوناگون به وجود آورده است، تا چه زمان به حیات خویش ادامه خواهد داد. اینک اجتماعات کلان‌تر با درک بهتر و براساس آگاهی‌های بیشتر در حال به وجود آمدن هستند و احتمالاً بین گروه‌های اجتماعی که در واحدهای جغرافیایی مستقرند، در آینده همزیستی به وجود خواهد آمد و ممکن است ما با یک نظام جمعی برای اداره امور جهان مواجه شویم.

البته باید توجه داشت که در الگوی ملت - دولت ما شاهد نوعی تکثرگرایی هستیم، به طوری که دائماً بر تعداد واحدهای سیاسی ملی افزوده می‌شود. حتی ممکن است آنچه در اروپا رخ می‌دهد، پدیده‌ای گذرا باشد و عوامل دیگری باعث شود که این همگرایی از بین برود. اما یک مسئله واقعیت دارد، آگاهی انسان‌ها روبه رشد است، احساس درک مشترک روبه فزونی است. مکانگرایی، محلگرایی، دفاع از ارزش‌های محلی و آرزو برای درخشندگی آنها روبه رشد است. حتی فرانسوی‌ها که در جامعه اروپا با اجتماع بین‌المللی همسو می‌شوند، به دنبال هویت خویش هستند و اجتماع کشورهای فرانسوی زبان را تشکیل می‌دهند؛ اسپانیا هم به همین صورت. دنیا، دنیای سیالی است و انسان‌ها حاضر نیستند از منافع و هویت خود چشم‌پوشی کنند.

* زیبا کلام: من اگر بتوانم، می‌خواهم بین مبانی تئوریک آقای دکتر چلبی و واقعیت‌های موجود پلی بزنم. من با این نکته که وفاق ملی نوعی احساس مشترک بین کلیه اجزاست که آن "ما"ی بزرگتر را می‌سازد، با دکتر چلبی هم‌عقیده هستم. اما واقعیت آن است که در سال ۱۳۵۸ که من نماینده دولت موقت در کردستان بودم، چون احساس همبستگی وجود نداشت، ما مجبور بودیم با ستون نظامی حرکت کنیم، زیرا منطقه تحت کنترل قاسملو و اعوان و انصارش، "چریک‌های فدایی خلق" و طرفداران شیخ عزالدین بود.

در این میان دو دیدگاه وجود داشت؛ دیدگاهی که معتقد بود باید ابتدا امنیت برقرار کرد و بعد آن "ما"ی ملی را ایجاد کرد، و دیدگاه دیگر که معتقد بود رضا شاه و محمدرضا شاه توانستند در حدود نیم قرن امنیت را در این مناطق برقرار کنند، اما آن "ما"ی ملی به وجود نیامد و در اولین فرصتی که پیش آمد، بیرق‌ها بالا رفت و شعار خودمختاری سر داده شد. سرانجام این تفکر پیروز شد که ابتدا باید امنیت برقرار کرد و بعد وفاق ملی به وجود آورد. اینک حدود بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد. من نمی‌دانم، اگر روزی به هر دلیلی نیروی دولت مرکزی تضعیف شود، آیا ما باز هم مجبور خواهیم شد که با ستون نظامی به ارومیه یا مهاباد برویم یا خیر؟

موضوع دیگر آن است که آیا احساس همبستگی، بعد از بیست سال که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، در میان خواهران و برادران اهل سنت به وجود آمده است؟ اگر ما نخواهیم این گونه مسائل را مطرح کنیم، بحث‌های تئوریک هیچ فایده و اثری نخواهد داشت. ما باید بدانیم که بیرون از مرزهایمان چه می‌گذرد. سرنوشت عبدا... اوجالان می‌تواند به طور مستقیم بر روی کردهای ما تأثیر بگذارد. همچنین، تغییر و تحولاتی که گاه در جامعه خودمان روی می‌دهد نیز می‌تواند بر روی آنچه که ما به دنبالش هستیم، تأثیر گذار باشد.

* مقصودی: برای آنکه روال منطقی در بحث‌ها پیگیری شود، باید ابتدا بر روی مبانی به توافق برسیم. راهکارهای ایجاد همبستگی متعدد است، این راهکارها می‌تواند "اجماع" بین نیروهای مختلف، یا "اجبار" و یا "آمیزه‌ای از اجماع و اجبار" باشد.

* چلبی: در مورد وضعیت کردستان باید بگویم که اگر با روش فعلی چند سال دیگر به آنجا بروید، باید به جای چهار ماشین، هشت ماشین شما را اسکورت کند! زیرا هرگاه نظم سیاسی ایجاد کنید، ولی فقط کنترل بیرونی داشته باشید، به محض آنکه حکومت مرکزی ضعیف بشود، دوباره "ما"های کوچک به تحریک نخبگان قومی و بیرونی‌ها سربلند خواهند کرد. بنابراین بحث بر سر آن است که شیوه‌های صحیح ایجاد این "ما" چیست؟

* شیخاوندی: اصولاً در برخی کشورها مسئله تحول اجتماع و جامعه در طیفی قرار گرفته است که سریعاً از آن گذشته‌اند و در نتیجه، اجتماعات شهری در آنها گسترش یافته است و جوامعی نیز با فرهنگ و دین و آرای مخصوص به خود، در حاشیه شهرها در هم تنیده شده و یا اندرکنشی Interaction آنها آنقدر در طول زمان (مخصوصاً در فرانسه) صورت گرفته است که برخی معتقدند جامعه مدنی با تشکلات جدیدش در این مناطق شکل گرفته و انسجام در قالب‌های اقتصادی، سیاسی، آموزشی، دینی و ... به وجود آمده است.

اما در بسیاری از کشورها، چون یوگسلاوی، این طیف هنوز کامل نشده است. به نظر من در کشور ما و کشورهای همسایه نیز هنوز اقوام از دوره "اجتماع خود بسنده" نگذشته‌اند که بتواند وارد تشکلات بزرگتری به نام جامعه کلان یا جامعه ملی بشوند. بویژه اینکه همبستگی ملی محصول دولت‌هاست و دولت‌ها، ملت‌ها را به وجود آورده‌اند. دولت‌ها همواره مُبلِّغ همبستگی ملی بوده‌اند و گاه حتی به جبر آن را به اقوام تحمیل کرده‌اند. تخته‌پاپو کردن کردها، آذری‌ها و عشایر که برای دولت مرکزی مسئله ساز بودند، از آن جمله است. ما هنوز از دوره عشیره‌ای به معنای کامل نگذشته بودیم که مسئله ملی مطرح شد و در نتیجه، این امر، با جبر و گاهی با زجر همراه شد؛ به همین علت هم نوعی ملت‌گرایی در میان اقوام پدید آمد. بنابراین، هرگاه دولت مرکزی ضعیف شده‌است، این اقوام یا دم از خودمختاری زده‌اند و یا به خویشاوندان خود در آن سوی مرز پیوسته‌اند.

امروزه نیز در بسیاری از مراکز اداری ما، استخدام در قالب علایق قومی صورت می‌گیرد و همبستگی قومی موجب می‌شود که افراد، اقوام خود را برای استخدام در ادارات و مراکز مختلف ترجیح دهند. چرا که هنوز در میان ما، ملی بودن جا نیفتاده است. بنابراین، ما هنوز از دوره "Community" یا اجتماع سنتی، وارد اجتماع مدرن نشده‌ایم. متأسفانه دولت‌ها هم اجازه نداده‌اند که اجتماع مدرن در قالب تشکلات جامعه

مدنی شکل بگیرد، در نتیجه جوامع شهری را به جامعه توده‌وار بی‌ریشه تبدیل کرده‌اند؛ بدین سبب عملاً ما شاهد آن هستیم که بسیاری از تکیه‌ها و هیئت‌های دینی رنگ قومی دارند. به نظر من همبستگی ملی وقتی قابل طرح است که به این تفاوت‌ها توجه شود.

* مقصودی: به این ترتیب ما وارد چالشی می‌شویم، اینکه: ملت ایران ساخته دولت ایران است.

* حافظ نیا: و یا بالعکس.

* احمدی: اگر ما در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی از زمان و مکان صحبت کنیم، به مشکلی بر نمی‌خوریم و می‌توان ادعا کرد که همبستگی ملی در ایران وجود داشته و پدیده جدیدی محسوب نمی‌شود. باید توجه داشت که هویت سطوح مختلف دارد. یک دانشجوی خراسانی، در مرحله‌ای بالاتر یک ایرانی و در مرتبتی دیگر یک خاورمیانه‌ای و یا یک مسلمان شناخته می‌شود و حتی ممکن است همچون فیلم‌های تخیلی، زمانی که جهان مورد حمله مریخی‌ها قرار بگیرد، بشر "زمینی" محسوب شود. در واقع، هویت قومی موضوع جدیدی نیست و نافی هویت ملی هم نبوده است. چگونه است که در عصر مشروطیت، وقتی تهران به خطر افتاد، آذربایجان به کمک آمد؟ اصطلاحی مورد نظر من است، تحت عنوان: "پویایی هویت ملی". این پویایی در وضع خاصی پدید می‌آید. ما همواره هویت‌های محلی، بومی، قومی، زبانی و مذهبی داشته‌ایم. اما هیچ‌کدام آنها نافی هویت و همبستگی ملی نبوده‌اند. قبل از آنکه ناسیونالیسم مدرن مطرح شود، ایران مورد هجوم اعراب، مغولان و در این اواخر قبایل اهل سنت افغان قرار گرفت و تمامی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آسیب دید. اما به دنبال این هجوم تحت لوای رهبران محلی، متحد شد و یکپارچگی خود را به دست آورد. این نشانگر پویایی هویت ملی ایرانی است. بنابراین ما نیز همبستگی ملی را بخصوص در دوران‌هایی که موجودیت این سرزمین مورد تهدید قرار گرفته است، شاهد بوده‌ایم. به عنوان مثال، اگر آذری‌ها نبودند، ایران در دوران صفویه احیا نمی‌شد.

* شیخاوندی: هویت یک شهروند آزاد که آزادانه خود را با دیگران همبسته و پیوسته می‌داند، با احساس هویت تاریخی که از انباشت اندرکنش‌های اقوام - و نه افراد - به وجود آمده، تفاوت دارد. مسلماً در بسیاری از کشورهای قدیمی مانند ایران و یونان، افراد از وابستگی خود به یک مجموعه تاریخی آگاهی دارند، اما مسئله فرد انتخاب کننده، فرد آزاد و تکوین "فرد مدرن" پدیده جدیدی است و باید آن را از وابستگی‌های قومی و اسطوره‌ای تفکیک کرد. در این بحث، همبستگی ملی مبتنی بر این نگرش است که فرد در برابر قانون وابسته به افراد دیگر نیست؛ فرد خود مسئول است و نه قبیله و خان. این فرد است که تصمیم می‌گیرد به چه کسی رأی بدهد. در واقع، اجزای جامعه با اجزای اجتماع، هم از نظر کیفی و هم از نظر بینشی تفاوت دارند. "اندی ویدو" (Individu) - فرد خردمند، مدارا کن و تسامح جو - غیر قابل تقسیم است. یعنی جامعه به جزئی می‌رسد که دیگر نمی‌توان آن را تقسیم کرد؛ و این فرد در قبال خود، در قبال جامعه، در قبال قانون و در قبال سایرین مسئولیت فردی دارد.

* حافظ نیا: درست است که ما یک الگوی ترکیبی نامتوازن از ملت داریم، اما این لزوماً به معنای گسیختگی و از هم پاشیدگی ملی نیست. یک رویکرد تاریخی جهت و میل کلی پاره‌های ملت به سوی یک هویت کلان‌تر و یک موجودیت کلان‌تر به نام "ملت ایران" بوده است و علی‌رغم تمام حوادثی که در طول تاریخ این کشور رخ داده است، یکپارچگی آن حفظ شده است. ما نیازمند یک تحلیل ژئوپلیتیکی درباره ملت ایران هستیم که گذشته تاریخی، وضعیت حال، نیروهای فراملی، تحولات جهانی، روابط اندرکنشی و روابط نواحی مهم و مرکزی و نواحی حاشیه‌ای (Rim Land & Heart Land) را بررسی کرده، تصویر نسبتاً جامعی از مجموع آنها به دست دهد.

* چلبی: پیشنهاد می‌کنم کم‌کم از حالت انتزاعی دور شویم، به روی زمین بیاییم و بینیم شرایط و موانع تحقق اجتماع ملی چیست، معین کنیم به چه سازوکارهایی نیازمندیم و سرانجام آنکه چه باید کرد؟

* زیبا کلام: "مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر- ما همچنان در اول وصف تومانده ایم!" آقای دکتر چلبی و آقای دکتر حافظنیا خیلی راحت از ایران و ایرانی صحبت می کنند و می گویند که همیشه وجود داشته است. اما من این نظر را قبول ندارم. اینکه شما می گوید من ایرانی هستم، این احساس هویت از چه زمانی به وجود آمده است؟ آیا همواره وجود داشته؟ من به هیچ وجه اعتقاد ندارم که چنین چیزی همواره وجود داشته است. اگر چنین بود، افغان ها چگونه توانستند به ایران حمله کنند و تا اصفهان پیش بروند؟ درست است که آنان افرادی جنگاور بودند و با تمایلی که به کشورگشایی داشتند، جماعتی از صحرائشینان و قبایل را به دنبال خود راه انداختند، اما از منظر تاریخ، برای نخستین بار ظاهراً در جریان انقلاب مشروطه، زمانی که متحصنین از قم به تهران مراجعت می کردند و شهر چراغانی شد، صحبت از "زنده باد ملت ایران" به میان آمد. (به نقل از ناظم الاسلام کرمانی) من تا به حال نجسته ام که در مقطع دیگری این شعار ذکر شده باشد. تازه آن موقع هم قضیه شکل ناقص پیدا کرد، زیرا شیخ محمد خیابانی در اولین فرصت خواستار جدایی شد. بعدها سید جعفر پیشه‌وری نیز چنین کرد. حزب خلق مسلمان نیز در سال ۱۳۵۸ کم و بیش چنین هدفی را پی گرفت. من معتقدم باید روشن شود مفاهیمی که دکتر چلبی از آنها سخن به میان آورد، تا چه اندازه توانسته است در جامعه ما تحقق پیدا کند. آیا عرب و کرد و بلوچ و سنی و شیعه و پنج امامی و هفت امامی توانسته اند حول محور آن "ما"ی بزرگ جمع شوند و احساس کنند که یک مجموعه را تشکیل داده اند؟ در عمل، حداقل ظرف سده اخیر، ما مشکل ملیت ها را به اشکال مختلف داشته ایم. بنابراین بحث اساسی این است که ما باید به دنبال کدام استراتژی برویم تا مطمئن باشیم اگر افرادی مانند پیشه‌وری و شیخ خزعل بار دیگر پدید آمدند، صرفاً به عنوان جریان های ناسیونالیستی افراطی شناخته می شوند و نمی توانند کاری از پیش ببرند؟

* احمدی: درست است که در شعار "زنده باد ملت ایران" در دوران مشروطه، "ملت" به معنای مدرن آن معادل Nation از فرانسه وارد شده بود. اما ما نباید در بند مفاهیم غربی باشیم. ما باید دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی داشته باشیم. متأسفانه متخصصان علوم اجتماعی و بویژه علوم سیاسی، در بند زنجیر مفاهیم مدرن اند که از خارج وارد شده است و تمام تاریخمان را با توجه به این تئوری ها و مفاهیم جستجو و بررسی می کنند. اما قاعدتاً نباید از تاریخ، فرهنگ و تمدن خودمان غفلت کرد.

ما باید تاریخ طبری، تاریخ گردیزی، تاریخ بلعمی و تاریخ یعقوبی را بار دیگر بخوانیم. نظامی گنجوی شعری دارد که می گوید:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل

چون که ایران دل زمین باشد دل به از تن بود، یقین باشد

ما باید به گذشته دور هم نگاه کنیم و دائماً در قید پنجاه سال اخیر نباشیم که "فرقه دموکرات" یا "کومله" به وجود آمد. در همین کردستان، در دوره شاه عباس، شرف‌خان بدلیسی کتابی به زبان فارسی به نام "شرف‌نامه" نوشت که اولین تاریخ مدون کرده است. تعصب زبانی محصول دوران مدرن است و از مشکلاتی محسوب می شود که مدرنیته برای ما به بار آورد. ما نباید در قید چنین مفاهیمی باقی بمانیم و باید از طریق جستجو در تاریخ، مشکلات خاص خود را بیابیم. امکان ندارد با مطالعه تاریخ متوجه تعصب زبانی بشوید. زبان فارسی در سراسر این منطقه تا قلب عثمانی گسترش داشت. به شعر انوری در نامه اهل خراسان توجه کنید؛ در حمله مغول، انوری ایبوردی از خراسان نامه‌ای به پادشاه سمرقند می نویسد و هشت بار از کشور ایران یاد می کند و آن وقت مصطفی وزیر در شیکاگو، در کتابی با نام "ایران به عنوان ملت" می گوید: این کشور از زمانی به وجود آمد که رضاشاه دستور داد به جای واژه "پرشیا" از "ایران" استفاده شود.

جامعه‌شناسی تاریخی که اسکاچ پول و بندیکس و دیگران مطرح می کنند، تلاش بر آن است که عنصر مکان و زمان را بشناساند و محققان را وادارد که آنها را در نظر بگیرند؛ اگر چنین شود، احتمالاً دیگر در قید لغات، اصطلاحات، مفاهیم و نظریه‌های برآمده از غرب گرفتار نخواهیم ماند.

* حافظنیا: نمی توان از یک حادثه که در ظرف مکانی خاص با شرایط خاص پیش آمده است، یک قاعده کلی استخراج کرد. بهتر است

به جای آنکه مصادیق را در نظر بگیریم، به طور بنیادی تعیین کنیم که مبانی همگرایی ملت ایران چه بوده است و عوامل تهدید کننده آن

چیست؟

من نیز معتقدم که من‌های خیزش‌های مردمی که به صورت محلی در طول تاریخ ایران و در بعضی مناطق منجر به حرکت‌هایی همچون سرداران شد، نقش سیاسی ملت ایران در انقلاب مشروطه پدیدار می‌شود. قبل از آن ملت جنبه سیاسی نداشته است. در عصر مشروطه نیز ملت ایران به سبب عدم کار آزمودگی نتوانست تأثیر سیاسی کاملی از خود به جا بگذارد. بعد از انقلاب اسلامی نقش ملت به مرتبه بالاتری ارتقا پیدا کرد و جدیتر شد که می‌توان آن را متأثر از فرآیندهای ملی و بین‌المللی و رشد عقلانی مردم ایران و جهان دانست.

* مقصودی: برای اختتام میزگرد، با یک جمع‌بندی مختصر به بررسی مباحث مطرح شده از سوی استادان محترم حاضر در جلسه می‌پردازیم و گفتگو پیرامون سایر مباحث را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

جناب دکتر چلبی بحث را از مفاهیم یک چند مشابه، مانند سازواری اجتماعی، نظم اجتماعی، همبستگی اجتماعی،... شروع کردند و کوشیدند تا آنها را مرزبندی کنند؛ در عین حال، این مفاهیم را از زیر مجموعه "انسجام اجتماعی" دانستند. سپس به دو بُعد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری انسجام اجتماعی پرداختند و در بُعد نرم‌افزاری اشاره کردند که همبستگی و وفاق اجتماعی حکایت از کنش متقابلی دارد که در بین گروه‌های مختلف اجتماعی، در سطوح و اجزای گوناگون عمل می‌کند. ایشان همچنین پیرامون مفهوم "هویت" صحبت کردند و هر هویتی را یک "ما" دانستند که از "ده‌وند" شروع می‌شود و به "کشوروند" و "جهان‌وند" که مدنظر آقای دکتر شیخاوندی بود، می‌رسد.

جناب آقای دکتر زیباکلام بر این امر تأکید داشتند که مباحث نباید در خلاء مطرح بشود و باید دقیقاً مشخص کرد که منظور از هویت چیست و آیا برای حفظ وحدت و همبستگی میان آحاد جامعه همواره نیازمند دولتی قدرتمند خواهیم بود یا روش‌های دیگری نیز برای حفظ اتحاد و یکپارچگی جامعه ناهمگون وجود دارد؟

نظر جناب آقای دکتر شیخاوندی این بود که برای گذر از اجتماع به جامعه، فرد باید اعتلای ذهنی - فرهنگی ویژه، در ابعاد عدیده بیابد تا مشترکات ملی و انسانی را در خود تنفیذ دهد. برای این امر آموزش مشترک ملی و تعلیم زبان ملی، همراه با شناخت اقوام تشکیل دهنده ملت، می‌تواند از مقولات وحدت‌زای جامعه ملی شمرده شود.

جناب آقای دکتر احمدی ضمن تعیین تاریخچه ظهور پدیده دولت - ملت، بر قدمت هویت ایرانی و لزوم بازگشت به پیشینه و خویشن خویش، به کمک مطالعه و جستجو در منابع و متون کهن ادبی و تاریخی تأکید کردند.

جناب آقای دکتر حافظ‌نیا ضمن طرح پیشنهادهایی برای بهبود روند مباحث و تأکید بر لزوم تعیین معانی و مفاهیم این حوزه مطالعاتی، به بحث دولت - ملت و به چالش کشیده شدن آن اشاره داشتند و نیاز کنونی جوامع به ایجاد نوعی "مدیریت بین‌الملل" در نظم بخشی به بحران‌ها و منازعات را امری اجتناب‌ناپذیر ارزیابی کردند.

در پایان بار دیگر از استادان و صاحب‌نظران محترم شرکت‌کننده در این میزگرد تشکر می‌کنیم و امیدواریم در ادامه بحث "همبستگی ملی و وفاق اجتماعی" همچنان فصلنامه را مورد لطف و عنایت خود قرار دهند.